نیم‌نگاه

دولت‌های آمریکا در برابر مصدق

مهرزاد جوادی کوچک‌سرایی

جنبش ملی شدن نفت در دوران ریاست هری ترومن رقم زده شد، دولتی که با ارائه اصل چهار ترومن به شهرت فراوانی دست یافت. براساس این اصل کشورهای بحران‌زده ناشی از جنگ دوم جهانی از کمک‌های مالی و اقتصادی آمریکا بهره می‌بردند. این امر به‌عنوان اهرم نفوذ برای ترومن در سیاست داخلی بسیاری از کشورهای جهان سوم به کار برده شد و بالطبع این کشور از مسئله نفت و بحران ناشی از آن نمی‌توانست غافل شود. به طور کلی ایران در سیاست خارجی آمریکا بیشتر از جایگاه امنیتی برخوردار بوده تا اقتصادی، زیرا به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و همسایه شوروی بودن، مقوله امنیتی آن مهم‌تر از مقولات دیگر بود و این مقوله قبل از کشف نفت، برای انگلستان در مورد حفاظت از هندوستان در برابر روسیه برای ایران آزموده شده بود. آغاز جنگ کره در سال ۱۹۵۰ بر اهمیت این مسئله افزود. از دیدگاه سیاستمداران آمریکایی، ایران باید از شرایط صلح و ثبات نسبی برخوردار باشد زیرا هرگونه بی‌ثباتی زمینه نفوذ شوروی در کشورهای جنوبی خاورمیانه را مهیا می‌کند. به نظر آنها مسئله نفت بدون هرگونه مناقشه‌ای باید حل وفصل می‌شد و بدین ترتیب آمریکا سعی در حل این مسئله داشت. وزارت امور خارجه آمریکا هیچ‌گاه با ملی شدن نفت در ایران موافق نبود زیرا این حادثه ممکن بود الگویی برای دیگر کشورهای منطقه و باعث به خطر افتادن منافع غرب شود اما بنابر مقتضیات زمانی و مسئله کمونیسم و آمادگی کامل افکار عمومی مردم ایران هیچ ممانعتی در شکل‌گیری این جنبش به عمل نیاورد زیرا که خواهان ایرانی باثبات و آمریکایی صلح‌جو حامی کشورهای ضعیف بود و با این استراتژی ضریب نفوذ و اعتماد خود را به دولت مصدق تحمیل می‌کرد. هر چند وابسته سفارت آمریکا در اردن طی نامه‌ای به وزارت خارجه آمریکا به عواقب ملی شدن نفت اشاراتی دارد.

اما جورج مک‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا استراتژی دولت متبوع خود در مورد ایران را شامل نگاهداری صلح، نگاهداشتن ایران در جانب دول غربی، ادامه جریان نفت و پشتیبانی از حقوق امتیازداری در ایران و بخش‌های دیگر جهان دانست و افزود: «اگر ما با ملی شدن مخالفت می‌کردیم، ایرانی‌ها غرب را متهم می‌کردند که علیه آنها توطئه کرده است و امکان زیادی داشت که از غرب روی‌گردان شوند. ما وسیله موثری جز اعمال زور نداشتیم تا ایرانیان را وادار کنیم از ملی کردن چشم بپوشند ولی ما اعمال زور را حتی اگر می‌توانستیم به کار بریم راه‌حل مسئله نمی‌دانستیم.» همچنین در گزارشی دیگر موضع ایالات متحده را چنین بیان می‌کند: «ما به انگلستان فشار می‌آوریم که راهی را عرضه دارد که برای ایران قابل قبول باشد، از یک چنین راهی ما کاملاً پشتیبانی خواهیم کرد. دلایلی داریم تا باور کنیم که اقدامات ما در ایران ما را در وضعی قرار داده است که نفوذ ما هنوز اهمیت دارد. ما به شدت به دولت ایران فشار آورده‌ایم که با انگلیس‌ها درباره مسئله نفت به گفت‌وگو بنشیند و تمام مشکلاتی را که ایران در صورت کوشش برای بهره‌برداری از میدان‌های نفت بدون شرکت نفت ایران و انگلیس با آن روبه‌رو خواهد بود، نشان داده‌ایم.» همچنین خبرگزاری آسوشیتدپرس از کنفرانس مشترک میان جورج مک‌گی (نماینده آمریکا) و الیور فرانکیس به اطلاع عموم رساند.

این خبرگزاری جریان امر را چنین گزارش داد: «توافق‌نظر قطعی بین طرفین حاصل شده و مقامات انگلیسی به کمک و همکاری ایران امیدوار شده‌اند. حمایت آمریکا از دعوی انگلیس بر سر نفت به سه راه انجام خواهد گرفت: ۱- از راه مذاکرات سعی خواهد شد که پیشنهاد تقسیم متساوی سود را بقبولانند، ۲- در صورت شکست، آمریکا از شکایت انگلیس در سازمان ملل پشتیبانی خواهد کرد و ۳- در دیوان داوری لاهه آمریکا از شکایت انگلیس دفاع خواهد کرد. بدیهی است با اجرای این پیشنهادها در عین حال که رضایت انگلستان جلب می‌شود نفوذ سیاست آمریکا نیز در صحنه سیاسی و منابع نفتی کشور ما افزایش یافته و تحکیم می‌یافت.» (اطلاعات ۳۰/۱/۲۵) این گزارش‌ها نشان می‌دهد که بازیل جکسون معاون شرکت نفت ایران و انگلیس پس از شکست در اولین مذاکره نفتی اعلام کرد تا زمانی که مصدق بر سر کار است مذاکره با او امکان‌پذیر نیست و این برای آمریکایی‌ها چندان خوشایند نبود و با فرستادن هریمن نماینده ویژه رئیس‌جمهور جهت متقاعد کردن انگلیس‌ها برای ادامه مذاکره، استراتژی «کمترین هزینه و بیشترین دستاورد» را سرلوحه کار خود قرار دادند ترومن هنگام حضور مصدق در آمریکا شرایطی را به وجود آورد تا مصدق با بازدید از شرکت‌های مختلف نفتی و توان تولید آنها در نقاط مختلف جهان به این امر پی ببرد که آلترناتیوهای فراوانی برای نفت ایران وجود دارد و آمریکا با حذف قانون ضدتراست و با دادن اختیارات بیشتر و اعطای مصونیت قضایی به کارتل‌های نفتی سعی داشت تا از این راهکارها بتواند به جبران کسری عظیم نفت جهان که ناشی از قطع تولیدات نفتی ایران بود بپردازد. همچنین با پرداخت سیصد میلیون دلار به دولت انگلستان مشکلات اقتصادی به وجود آمده ناشی از خلع ید در ایران برای این کشور را کاهش دهد.

دکتر مصدق پس از پذیرش نخست‌وزیری با استراتژی بهره‌گیری از تعارضات موجود میان کشورهای قدرتمند برای دستیابی به نتایج مثبت در برنامه‌های خود وارد عرصه شد اما از این نکته غافل ماند که کشورهای مرکز به خصوص بلوک غرب به خاطر اهداف بلند مدتی که در عرصه سیاسی خود دارند در مقابل هم صف‌آرایی نمی‌کنند و حتی قطب مخالف (شوروی) هم از همکاری با مصدق امتناع کرد و ترومن با استفاده از اصل چهار و درخواست مصدق برای استفاده از کمک‌های این صندوق سعی در کنترل و هدایت دولت داشت. اما دولت ترومن فقط درصد کمی از این صندوق را در اختیار ایران گذارد و اعطای باقی مانده آن را در گرو حل مسئله نفت با انگلستان و پیوستن ایران به بلوک غرب یعنی «مقررات پیمان امنیت متقابل» مشروط کرد. بنابراین این تنها دولت آیزنهاور و شخص او نیست که به تنهایی موافقت خود را با کودتا اعلام می‌کند بلکه عدم پذیرش مصدق با اعطای هرگونه امتیازی به کشورهای غربی و عدم عدول از قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن نفت و بی‌نتیجه ماندن مذاکرات متعدد نفتی و سرسختی مصدق در کسب منافع ملی کشور و تاثیر آن بر جنبش‌های ملی و ضدغربی و الهام‌گیری از سیاست‌های مصدق در کشورهای دیگر جهان سوم در دولت ترومن و اوایل دولت آیزنهاور سبب شد تا دولتمردان آمریکا دیگر به مسئله‌ای جز کودتا نیندیشند.

کودتا در چند پلان

محمود نکوروح

اشرف پهلوی در خاطرات خود مصدق را تنها نخست‌وزیری معرفی کرده که نتوانسته با او دست و پنجه نرم کند، زیرا درست یک‌ساعت بعد از نخست‌وزیری‌اش از شاه خواست خواهرش را از مملکت اخراج کند. از این رو از ابتدا اشرف از دشمنان قسم خورده مصدق بود. سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس نیز از این امر آگاه بودند. بدین خاطر در تماس با او در خارج از کشور به هر دری می‌زدند تا کودتایی که طرحش را ریخته بودند با همکاری او آغاز کنند. اشرف در این زمان مقیم پاریس بود.

پاریس منطقه ۱۶ در یک آپارتمان لوکس متعلق به یکی از شاهزادگان ایران تلفن زنگ می‌زند. اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه ایران که در اینجا سکونت دارد گوشی را برمی‌دارد.

از آن سوی سیم صدای آشنایی می‌شنود: والاحضرت، بن ژور یک پیام فوری برای شما دارم، اگر ممکن است در محلی قرار ملاقات چنددقیقه‌ای داشته باشیم.

اشرف گوشی را گذاشت. لحظاتی جلوی آینه قرار گرفت، سر و وضع خود را درست کرد و به خدمتکار خود گفت: «من زود برمی‌گردم.» از در خارج شد، پشت اتومبیل شکاری خود نشست و چند خیابان بعد جلوی رستورانی توقف کرد. در را برایش بازکردند. با عجله وارد رستوران شد. شخص مورد نظر در کنار میزی منتظرش بود. او از دوستان ایرانی اشرف در پاریس بود.

بعد از سلام و احوالپرسی اشرف خطاب به او: هان؟ چیه؟

–آمریکا و انگلیس از بابت ایران نگرانند. طرحی تهیه کرده‌اند تا مسئله را به نفع شاه حل کنند.

اشرف: خوب من چه کار می‌توانم بکنم؟ من که اینجام؟!

– من نماینده آنها را نزد شما می‌فرستم، شما خودت با آنها صحبت کن.

اشرف: تو آنها را می‌شناسی؟

– آره، باقیش با من.

اشرف: چه جوری با من تماس می‌گیرند؟

– با تلفن.

اشرف خداحافظی کرد و به دنبال هم از رستوران خارج شدند. چهار ساعت بعد تلفن آپارتمان شاهزاده خانم شرقی مجدداً به صدا درآمد.

اشرف گوشی را برداشت: «Good evining» صدای یک آمریکایی بود. شروع کرد به معرفی خود که فلانی معرف من است و... قرار ملاقات در «بولون» جنگلی در اطراف پاریس گذارده شد. لحظاتی بعد اشرف با اتومبیل خود به محل موعود رسید. وارد رستوران شد، دو مرد یکی آمریکایی و یکی انگلیسی منتظرش بودند. فرد انگلیسی مرد خوش‌سروزبانی در مقابل زنان بود که به این امر افتخار هم می‌کرد و بالاخره بعدها به‌خاطر نزدیک شدن بی‌پروایانه به اشرف دولت انگلیس بدو دو بار اخطار کرد.

ابتدا آن دو مرد سرشان را به علامت «منفی» تکان دادند، یعنی اینجا برای صحبت مناسب نیست، باید جای دیگر برویم. چون ممکن است کسی اینجا ما را تعقیب کرده باشد.

اشرف: کی؟ کجا؟

مرد گفت: مامورین مصدق.

از جا برخاستند تا به رستوران دیگری بروند. یکی از دو نفر گفت: قربان، آپارتمان من در «سنت‌کلود» است. اگر موافق باشید بدانجا برویم.

اشرف با عینک آفتابی و آرایش تند از زیرعینک نگاه کنجکاوانه و مرددی به دو نفر انداخت. بعد از لحظه‌ای سر خود را به علامت مثبت تکان داد. هر سه حرکت کردند. نیم‌ساعت بعد در یک آپارتمان لوکس در «سنت‌کلود» دور یک میز نشسته بودند.

مرد آمریکایی: قربان من از طرف «جان فاستر دالس» وزیر خارجه آمریکا خدمت شما رسیده‌ام.

مرد انگلیسی که درست نمونه‌ای از سوسول‌های انگلیسی بود، به‌دنبال آن آمریکایی ادامه داد: منهم از طرف سر وینستون چرچیل نخست‌وزیر بریتانیای کبیر.

اشرف بلافاصله پاسخ داد: خوشوقتم، قبل از همه پیروزی انتخابات را به هر دوی آقایان تبریک می‌گویم.

در انتخابات آمریکا جمهوریخواهان برنده شده بودند و ژنرال چهارستاره آمریکایی رئیس‌جمهور شده بود. در انتخابات انگلستان هم محافظه‌کاران و وینستون چرچیل نخست‌وزیر زمان جنگ انگلستان مجدداً انتخاب شده بود.

اشرف بعد از کمی مکث: بهشان بگویید که این شما آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بودید که در ایران اجازه دادید مصدق این غول بزرگ از شیشه جادو بیرون بیاید و فضای سیاسی مردم خاورمیانه را اشغال کند.

مرد آمریکایی: من با نظر شما موافقم و درست به همین منظور ما اینجا آمده‌ایم. تا در باره این مسئله مشترکمان چاره‌جویی کنیم. شما مطمئن باشید که ماهم این را می‌دانستیم. اما سازمان‌های اطلاعاتی ما خبر داده‌اند که هنوز شاه طرفدار دارد منتها تیمسار ریاحی ریاست ستاد ارتش بوده و قدرت فعلاً در دست مصدق است.

مرد انگلیسی: فعلاً قربان موقع عمل است و ما از شما کمک می‌خواهیم و این را هم جبران می‌کنیم.

ساعتی بعد هر سه نفر محل را ترک کردند. روز بعد مردی یک دسته گل بزرگ بدون کارت فرستنده را به آپارتمان اشرف آورد. ساعتی بعد دوست رابط اشرف و دو نفر انگلیسی و آمریکایی به دیدن اشرف آمدند. دوستش اشرف را راضی کرد که با آن دو نفر ملاقات دیگری داشته باشد. روز بعد در جلوی جنگل «بولون» اتومبیل شیکی ایستاده بود. اشرف از یک تاکسی پیاده شد و فوراً در ماشین شیک برای او بازشد و اشرف سوار شده اتومبیل حرکت کرد و او را به طرف سنت‌کلود به همان آپارتمان برد. بعد از سلام و احوالپرسی گفت‌وگو از سر گرفته شد.

مرد آمریکایی: قربان، اولین قدم در اجرای طرح مورد نظر یافتن وسیله‌ای کاملاً مطمئن است برای رساندن پیامی به اعلیحضرت. چون حامل پیام باید فرد مورد اعتمادی باشد تا امکان فاش شدن موضوع وجود نداشته باشد و... ما شما را برای این کار در نظر گرفته‌ایم.

اشرف سرش را تکان داد و گفت: مگر شما آنجا سفیر ندارید، بعد خودش جواب خود را داد: آها، فهمیدم شما سفیر در ایران ندارید. ولی می‌دانید که من در تبعید هستم و گذرنامه معتبری که بتوانم با آن سفر کنم ندارم.

مرد آمریکایی: اینها را به ما واگذار کنید، شما حاضرید این کار را برای برادرتان انجام دهید؟

اشرف بعد از کمی سکوت: البته، چه موقع ترتیب پرواز را می‌دهید؟

مرد آمریکایی: پس فردا.

فوراً یک شماره پرواز هوایی ایرفرانس به اشرف داده شد و سفارش شد که حتماً قبل از ساعت پرواز در فرودگاه «ورلی» حاضرباشد. روز سوم مرداد جلوی آپارتمان اشرف اتومبیلی توقف کرده و یک پاکت محتوی پیام اینتلیجنت سرویس انگلیس و سیای آمریکا (مشترکاً) تحویل اشرف شد. ساعتی بعد یک تاکسی جلوی فرودگاه اورلی توقف کرده و اشرف پیاده می‌شود. اشرف که مثل همیشه عینک دودی به چشم داشت با نگاهی به اطراف وارد فرودگاه می‌شود. ساعتی بعد غرش هواپیمای ایرفرانس نشان از حرکت اشرف به سوی تهران داشت. اشرف تصمیم گرفت در تهران هم با تاکسی به دربار برود تا شناخته نشود. پاسپورتش به نام اشرف شفیق شوهر سابقش بود. کسی که یک‌بار در زمان مصدق عامل سقوط هواپیمای مستر بنت و هیات همراه در زمان حکومت دموکرات‌ها که برای کمک به ایران «موسسه اصل چهار» می‌آمدند شده بود. بعد از ساعاتی چند هواپیما در فرودگاه مهرآباد به زمین می‌نشیند. اشرف پیاده می‌شود و با همان ژست جلوی صف پلیس قرار می‌گیرد تا مهر خروج از فرودگاه روی پاسپورتش می‌خورد. جلوی در فرودگاه یک تاکسی جلوی پایش توقف کرد. اشرف سوار شده و می‌گوید: «خیابان کاخ». در خیابان کاخ وقتی به چهارراه کاخ می‌رسند که اطرافش منزل خواهر و برادرانش بود. می‌گوید: داخل کاخ شمس شو. راننده از آینه او را می‌پاید. سرباز جلوی در کاخ او را می‌شناسد. احترام نظامی به جا می‌آورد و اجازه ورود می‌دهد. اتومبیل داخل کاخ شده و بعد راننده با انعام کلانی از در دیگر خارج می‌شود. لحظاتی بعد در چهارراه کاخ یک تاکسی در کناری پارک کرده و در گیشه تلفن در حال گفت‌وگو است: من وارد کاخ شدم، اشرف را بردم داخل.

از آن طرف خط: خاطر جمعی؟

نیم ساعت بعد کاخ شمس یک افسر فرمانداری نظامی وارد شده و اجازه می‌خواهد دستور نخست‌وزیر را اجرا کند. او خبردار در جلو خانواده سلطنتی ایستاد.

اشرف: خوب، حالا چی میگی؟

مامور: قربان هواپیمای ایرفرانس را ما نگهداشته‌ایم، منتظر شماست. ساعتی بعد اشرف با تاکسی به طرف فرودگاه حرکت می‌کند. در حالی که پاکت پیام سازمان‌های جاسوسی سیا و MI6 انگلیسی برای شاه روی میز شمس خواهر دیگر اشرف بود. چند روز بعد ۱۱ مرداد هواپیمای دیگری در فرودگاه مهرآباد می‌نشیند. یک ژنرال آمریکایی که فارسی هم بلد بود و مدت‌ها در ایران ماموریت داشته و... به بهانه جهانگردی و توریست وارد ایران شد. این ژنرال دوستان زیادی در ایران داشت. مدتی فرمانده ژاندارمری بوده و با زاهدی و شاه کاملاً آشنا بود. روز بعد این ژنرال جلوی کاخ اجازه ورود خواست که فوراً به دستور شاه وارد شد. ساعتی بعد در سالن بزرگ پذیرایی، شاه روی مبل نشسته و زیاد سر حال نبود.

ژنرال وارد سالن شد. بعد از سلام و احوالپرسی حال شاه را فهمید: از چه ناراحت هستید؟

شاه: فکر می‌کنم با این اوضاع و احوال کار من و سلطنت من تمام است.

ژنرال: جرأت داشته باشید، آمریکا و انگلیس طرحی دارند که اگر شما کمک کنید به مرحله اجرا در می‌آید. عوامل ما در تمام حوزه‌ها مشغولند. همه چیز روبه‌راه خواهد شد. شما فقط قول همکاری بی‌قید و شرط بدهید. باقی کارها با ما.

شاه با لبخندی رضایت‌آمیز سر خود را تکان داد. ژنرال ناهار را با شاه صرف کرد و یک چمدان را گذاشت و رفت. چمدان دلارها که بعد از چند روز متعلق به شاه و درباریان شد، طی چکی صبح ۲۵ مرداد در بانک ملی تبدیل به ریال شد تا میان اوباش و فواحش و رجال درباری به فراخور حال و مقام پخش شود. این چک در اولین جلسه دادگاه مصدق که دادستان مدعی شد ۲۸ مرداد کودتا نبوده و قیام ملی ۲۸ مرداد بوده است، در حضور خبرنگاران به دادگاه ارائه شد. در این موقع تمام خبرگزاری‌ها این سند را به مراکز خود مخابره کردند.

۱۲ مرداد تهران حکومت نظامی است. ساعت یک بعد از نیمه‌شب است. اتومبیل بیوک مشکی‌رنگ بدون شماره متعلق به دربار شاهنشاهی در خیابان «باغ فردوس» شمیران در یکی از خیابان‌های فرعی در جلو در باغی دوسه بار چراغ را خاموش و روشن کرد. در آهنی بزرگ باز شد، اتومبیل به درون رفت و در فورا بسته شد. به فاصله چند دقیقه مجدداً در باز شد و اتومبیل بیرون آمد. روی تشک عقب یک آمریکایی در حالی که یک پتوی پشمی در کنار او بود تا هنگام لزوم زیر آن مخفی شود، در کنار تشک خود را جمع کرده و چمباتمه زده و در فکر فرورفته بود. اتومبیل به سرعت از خلوتی خیابان استفاده کرد و خود را به خیابان سعدآباد رساند. راننده با یکی، دو بار چراغ‌زدن که از سربازان نگهبان راه گرفت، وارد کاخ شد. جلو در سرباز دژبان را بازکرد. در صندلی عقب کسی دیده نمی‌شد. آمریکایی در زیر پتو مخفی شده بود تا کسی او را نبیند. بعد از لحظاتی اتومبیل در کنار یک خیابان فرعی، پشت ساختمان کاخ ایستاد. جوانک لاغراندامی از در خروجی کم‌کم ظاهر شد. راننده فوراً از در پایین پرید و در را برای جوانک تازه‌واردی که شاه ایران بود باز کرد. بعد از ورود او در را بست و خود در کناری بیرون ایستاد. آمریکایی که جز «کرومیت روزولت» عامل سیا کسی نبود، سرش را از زیر پتو بیرون آورد و بعد از سلام و معرفی خود و... در مورد طرح کودتا و معرفی زاهدی و... دستوراتی به شاه داد. بعد از دقایقی زیر پتو مخفی شد و همانگونه که آمده بود از کاخ خارج شد. چند روز بعد کودتای سازمان داده شده زاهدی را با کمک شعبان بی‌مخ به نخست‌وزیری رساند.

منابع:

۱ - جنبش ملی شدن صنعت نفت، غلامرضا نجاتی
۲ - کودتا در کودتا، کرمیت روزولت

مشروطه

روسیه و شکل‌گیری انقلاب مشروطه

نسیم گودرزی: شعله‌های انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، به نزدیک‌ترین کشور هم‌مرز با آن نیز سرایت کرد و هر روز در ایران آتش مخالفان صدراعظم (اتابک) و شاه تندتر می‌شد. در تبریز، تهران، یزد و شهرهای دیگر، روحانیون پیشاپیش مردم نارضایتی خود را از حکومت شاه و صدراعظم نشان می‌دادند. تجار که از تعرفه‌های جدید گمرکی سخت ناراضی بودند به جنب و جوش آمده و علیه مسیو نوز بلژیکی و همکارش پریم که هم‌دست پنهانی روس‌ها بودند، تظاهرات وسیعی به راه انداختند و بازارها نیز تعطیل شدند. احمد کسروی می‌نویسد: «در پایان محرم ۱۳۲۲ در تهران در بسیاری از منبرها گله و بدگویی از نوز بلژیکی می‌شد. نوز که سخت متمایل به سیاست روس‌ها بود، با تعرفه گمرکی جدید خود، بازارهای ایران را برای کالاهای روس گشود و اندک صنعتی که در ایران بود به حال احتضار افتاد. مسیو نوز که خود یهودی بود بیشتر کارها را به ارمنیان سپرده بود. در همین زمان عکسی از نوز با عمامه و عبا بین مردم پخش شد که هیجانی در توده‌ها به وجود آورد. در همین زمان بانک استقراضی روس گورستانی را خریده و به بنای ساختمانی در آن پرداخت و در حین کار ساختمان جنازه زنی مسلمان از زیر زمین بیرون آمد. این خبر که به طباطبایی و بهبهانی رسید، واعظان به هیجان آمده و همه منابر سنگر و دژ آزادیخواهان در حمله به اعمال حکومت شد. در واقع با همین مقدمات بود که بهبهانی و طباطبایی هم‌دست شده علیه ستمگری درباریان به پا خاستند و به حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند و مقدمات انقلاب مشروطیت را که چند ماه بعد و در سال ۱۹۰۶ روی داد، فراهم ساختند. منظور آن بود که با توسعه انقلاب روسیه در ایران نیز زمینه انقلاب مشروطیت فراهم می‌شد و در واقع آغاز جنبش مشروطه را باید در سال ۱۳۲۲ (۱۹۰۵) دانست که دو مرد بزرگ طباطبایی و بهبهانی با هم در مبارزه علیه حکومت خودکامه مظفرالدین شاه پیمان بستند.

انقلاب روسیه الهام‌بخش یک نسل انقلابی در قفقاز نیز بود که آنها هم به نوبه خود به ویژه کارگران نفت باکو در انقلاب مشروطیت ایران، به ویژه در منطقه آذربایجان حائز نقش مهمی بودند. از دیگر عوامل موثر در شکل‌گیری انقلاب مشروطه اعطای وام‌های چندمیلیونی روسیه به ایران بود که دومین وام، ایران را به کلی به صورت یک مستعمره اقتصادی روس در شمال درآورد و اداره گمرک‌های ایران به استثنای گمرک‌های فارس و بندر خلیج فارس به روسیه داده شد. خبر وام‌های پی در پی و سفرهای پرهزینه مظفرالدین‌شاه به فرنگستان در حالی که مردم در فقر و مشقت به سر می‌بردند، موج اعتراض عمومی را در پی داشت و زنگ‌ها برای بیدار شدن ملت از خواب سنگین سیصدساله به صدا درآمد. در تهران شبنامه‌ای انتشار یافت که در آن امین‌السلطان را به خیانت در مملکت متهم کرده بودند. در این شبنامه نوشته شده بود: «امین‌السلطان صدراعظم نهایت جد و جهد را مبذول داشته تا ایران را جزء روسیه کند و یک مامور روس را سلطان و ارباب ایرانی‌ها کند. هدف او تسلیم مملکت به روس‌ها است.» وام‌های گزاف روسیه به ایران در سفر مظفرالدین‌شاه به فرنگستان در اوت ۱۹۰۲ خرج شد و مذاکرات وام جدید از دولت روسیه آغاز شد. این ماجرا تا انقلاب مشروطیت ادامه داشت. اعلام ممنوعیت اخذ وام از بیگانگان توسط مجلس اول، یکی از دلایلی بود که باعث شد تزار دستور بمباران مجلس اول را صادر کند. در بررسی دلایل حمایت انگلستان از انقلاب مشروطه باز هم به روسیه می‌رسیم. سیاستمداران انگلیسی وقتی دریافتند جنبش عمیق است و نارضایتی مردم به اوج رسیده، به حمایت از آن پرداختند. در واقع روزهایی که انقلاب مشروطه در ایران جوانه می‌زد، روس‌ها بر نفوذ خود در ایران می‌افزودند. بدیهی است در چنین شرایطی سیاستمداران انگلیسی مایل به سقوط رجال سیاسی متمایل به روس‌ها باشند.

تقویم مشروطه

تلگراف پادشاه انگلستان!

۴ مرداد ۱۲۸۵

سفیر انگلستان در تلگرافی به لندن عنوان کرده اگر با این شرایط تعداد آدم‌ها در باغ فزونی یابد و مدت حضورشان هم زیاد باشد، پس از اندکی باغ تخریب خواهد شد، البته او تصریح کرده که خسارت تنها به سبزی باغ است و آنها نظم را به خوبی رعایت می‌کنند.

تعداد چادرها از ۱۰۰ فزونی گرفته است. شهر و بازار کاملاً تعطیل است و همه در باغ سفارت جمع‌اند، برای غذا دیگ‌های بزرگ و فراوان بر اجاق است و بسته‌های چای و قند و تنباکو هم به وفور در میان متحصنین پخش می‌شود. تا امروز خرج متحصنین با حاج محمدتقی و برادرش حاج محمدحسن است.

در میان جمع تعدادی از اعضای انجمن مخفی به راه افتادند که به هوش باشید و عزل عین‌الدوله را تقاضا نکنید، زیرا ممکن است او را عزل کنند و شش ماه دیگر او را به صدارت بنشانند، بلکه اصل مجلس است. که اگر تلاشمان برای آن به ثمر برسد، همه چیز بر اصول قرار خواهد گرفت و درست به پیش خواهد رفت. مشکل ما تنها عین‌الدوله نیست و دردی را که از وجود امثال او در میان ملت است تنها می‌توان با مجلس و عدالتخانه درمان کرد. از اعضای اولیه انجمن مخفی، جناب طباطبایی بود. انجمنی که در یکی از بندهای تشکیل آن آمده است: مذاکرات انجمن باید راجع به تربیت و بیداری نوع و خیر خلایق و اظهار ظلم ظالمین و چاره‌جویی و استخلاص برای مظلومین باشد. اعضای انجمن در این روزها سخت فعالند که مسیر کار را به درستی هدایت کنند. نزدیک به ظهر تلگرافی در میان بست‌نشینان دست به دست شد که از کلام آن برمی‌آید که به دروغ از قول نویسنده انتشار یافته اما وجودش نوعی آرامش برای متحصنان داشت و آنها را در راهشان استوار کرد. این تلگراف از طرف پادشاه انگلستان به عموم طلاب مدارس روحانی، تجار و کسبه شهر تهران و در جواب تظلم‌خواهی آنان آمده بود. «قلباً از تعدیات مستبدانه و مظلومیت علمای واجب‌التکریم روحانی و قاطبه متاسف و متالم شدم، جواب عریضه شما را به مجلس شورای ملی رجوع نمودم، امیدوارم برادر ارجمند تاجدار، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه خواهش بی‌غرضانه مجلس شورای ملی انگلستان را با تمنای شخصی خودم در دفع ظلم سمع قبول اصغا فرمایند و رفع تعدیات را شخصاً از رعیت باوفای خودشان خواهند فرمود.» نکته جالب این تلگراف عنوان شدن مجلس شورای ملی است که زیرکانه به گوش متحصنین خواند که اصل چیست.

مرگ زندانی خودسر صلح

ترجمه و تالیف: ارشاد علیجانی

«هس» که بود؟ بسیاری او را به چشم یک نازی نژادپرست می‌بینند، عده‌ای او را یک سرسپرده هیتلر و حتی قابل ترحم می‌دانند. نکته قابل توجه این است که در تمامی لحظات زندگی‌اش در زیر سایه شخص رایش بوده است. در حزب، در جنگ، در پیام صلح و یا شاید بتوان گفت حتی در مرگ.

او در توصیف هیتلر عنوان کرده: «آدولف هیتلر را با عقل خود نسنجید، شما باید او را با قدرت قلب خود درک کنید! هیتلر یعنی آلمان و آلمان یعنی آدولف هیتلر. کسی که به نام هیتلر قسم بخورد گویی که به نام آلمان قسم خورده است.»

این قسم‌خورده به نام هیتلر، یکی از اعضای حزب نازی و یکی از معاونان با نفوذ هیتلر در دهه ۲۰ و ۳۰ قرن ۱۹ میلادی بود.

هس در اسکندریه مصر از والدینی آلمانی به دنیا آمد و پس از گذراندن خدمت سربازی در سال ۱۹۲۱ به حزب نوظهور نازی پیوست.

او در حملاتی با هدف براندازی دولت وقت آلمان در سال ۱۹۲۳ شرکت داشت که در نهایت به همراهی هیتلر از زندان آزاد شد و بلافاصله به مقام سردفتر رهبر حزب نازی رسید.

بعد از آنکه هیتلر در سال ۱۹۳۳ به مقام صدراعظمی آلمان دست یافت، هس را به عنوان معاون خود انتخاب کرد که عمده وظایف وی اداره و مدیریت حزب نازی بود.

پس از این اتفاق هس در نامه‌ای به همسرش نوشت: «خوابم یا بیدارم؟ این سئوال هر دقیقه من است. من در دفتر صدر اعظم نشسته‌ام. مقامات عالی‌رتبه بی‌سروصدا به اینجا می‌آیند تا مطلبی یا نوشته‌ای را تسلیم صدراعظم کنند...، در بیرون دفتر مردم دور هم جمع شده‌اند و منتظرانه ایستاده‌اند تا «او» را ببینند و درست در لحظه‌ای که او با خودروی خود از کنار آنها رد می‌شود سرود ملی را زیر لب زمزمه کنند و بعد به او سلام کنند. در این لحظات دندان‌هایم به حدی به لرزه می‌افتد که من مجبور می‌شوم آنها را در هم قفل کنم...!»

در سال ۱۹۳۴ بخت با هس یار بود و به مقامی هم‌پایه با مقام وزارت دست یافت و در کابینه هیتلر جایی برای خود دست و پا کرد تا جایی که در سال ۱۹۳۹ او معاون سوم هیتلر به حساب می‌آمد.

دو سال بعد یعنی درست زمانی که جنگ جهانی دوم به نقطه اوج خود رسیده بود، وی از سوی رایش سوم به مهم‌ترین ماموریت عمرش فرستاده شد؛ ماموریتی کاملاً سری.

او نیمه‌شب ۱۰ مه سال ۱۹۴۱ با استفاده از تاریکی شب از فرودگاهی نظامی به سوی دریای شمال و انگلستان پرواز کرد تا به عنوان نماینده دولت آلمان با همتایان انگلیسی خود درباره چگونگی امکان برقراری صلح مذاکره کند. البته هیتلر چندان نیز با این کار موافق نبود چرا که پیش از سفر هس به انگلیس هیتلر خطاب به وی گفت: «تو بسیار خودسری.» و خودسری در آلمان نازی جرمی بسیار بزرگ و نابخشودنی بود. هرچند با توجه به نزدیکی بسیار زیاد هس و هیتلر این فرضیه که بدون اطلاع هیتلر به سوی بریتانیا پرواز کرد کاملاً مردود به نظر می‌رسد. هس به سوی انگلیس پرواز کرد ولی در آسمان اسکاتلند با پدافند شدید بریتانیایی‌ها مواجه شد و در نهایت مورد هدف گلوله‌های هواپیماهای افسانه‌ای اسپیدفایر انگلیسی‌ها قرار گرفت و مجبور شد تا برای اولین بار و آخرین بار در عمرش از چتر نجات استفاده کند که باعث وارد شدن جراحاتی نسبتاً شدید و دستگیری او شد.

بلافاصله بعد از انتشار این خبر چرچیل با پیشنهاد صلح او مخالفت کرد و او را به عنوان یک اسیر جنگی به زندان فرستاد تا پیک صلح هیتلر تا ۹۳ سالگی در زندان باقی بماند.

با خاتمه یافتن جنگ هس نیز مانند باقی نازی‌های دستگیر شده به دادگاه نورنبرگ تحویل داده شد تا در دادگاه نورنبرگ به جنایات جنگی متهم و مجرم شناخته شود.

هرچند بنا به عقیده بسیاری از کارشناسان حقوقی و شخصیت‌های سیاسی آن روز، دادگاه نورنبرگ در مورد وی بی‌عدالتی تمام‌عیاری به خرج داد. حتی برخی مقامات آمریکایی عنوان کردند مقامات دادگاه نورنبرگ در مورد هس «خشن» تصمیم‌گیری کردند.

بعدها کتاب‌های فراوانی در مورد هس و دادگاه وی نوشته شد که شاید معروف‌ترین آنها با نام «آدولف هس: زندانی صلح» توسط کالیف تورنس در سال ۱۹۸۶ به چاپ رسید. حتی خود چرچیل نیز در بخش سوم کتابش با نام «جنگ جهانی دوم» در این مورد نوشته است: «وقتی به کل ماجرا نگاه می‌کنم، می‌بینم بسیار مسرورم که در قبال سیاق دادگاه هس هیچ مسئولیتی متوجه من نیست. به هر میزان هم که هس به خاطر همراهی با هیتلر در اذهان گناهکار به شمار بیاید و به هر میزان نیز که سرسپرده بوده، ولی این نکته ظریف را باید به خاطر داشت که او خود و به اختیار خود به سوی ما آمد و در هر صورت به نوعی کیفیت یک نماینده سیاسی را داشت و در آن موقع شاید انسانیت آن بود که به پرونده وی به چشم یک مورد پزشکی نگریسته شود تا یک جنایتکار جنگی! و ملاحظاتی افزون بر آنچه شده بود، در مورد وی مراعات می‌شد.»

حتی سر هارتلی رئیس کمیته پیگرد دادگاه نورنبرگ نیز زندانی کردن هس را یک «رسوایی» خواند ولی تمامی این اعتراضات بی‌نتیجه ماند و هس از سال ۱۹۶۶ در سلولی انفرادی در زندان «اشپاندو» واقع در غرب آلمان به سر می‌برد تا اینکه در سال ۱۹۸۷ در همان سلول انفرادی خودکشی کرد و به زندگی خود پایان داد.

سلول انفرادی او شامل یک خانه ییلاقی واقع در منطقه محافظت شده زندان بود. هس در ۱۷ آگوست ۱۹۸۷ با استفاده از یک کابل برق که انتهای آنها را به نرده‌های پنجره‌ای بسته بود خود را خفه کرد.

البته او پی